

غربتِ دین در عصر تأویل

محمدحسین خوانین‌زاده

عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده:

با سپری شدن عصر تنزیل که با رحلت نبی مکرم اسلام انجام گرفت و طلوع عصر تأویل به مرور شاهد فروپاشی اندیشه‌های ناب دینی و بی‌اعتنایی به آن توسط حاکمان و توده‌ی مردم هستیم. نقطه‌ی اوج این سهل‌انگاری در دوره‌ی حکومت بنی‌امیه، تبلور یافت و از میان حاکمان اموی، یزیدبن معاویه به رغم آنکه سلطنتی کوتاه داشت، بیشترین خسارت را به اسلام وارد ساخت. این مقاله در صدد است که غربت دین را در آن روزگار، نشان دهد.

کلید واژه‌ها: بنی‌امیه، یزیدبن معاویه، مسلم‌بن عقبه، حرّه، انصار، مهجورماندن دین.

مقدمه:

قال رسول الله (ص): بدأ الاسلامُ غريباً وسيعودُ غريباً...
پیامبر اسلام (ص) فرمود: اسلام در حالی که غریب بود، ظهور کرد و نشأت گرفت و در آینده نزدیک نیز به غربتش بر می گردد...

غربت دین را در نقطه آغازینش در جزیره العرب شاهدیم. پیامبری که «رحمة للعالمین» است و «مشفق مردم» با حرص تمام مشغول هدایت کسانی شد که سالیانی را در گنداب گناه و عصیان و جهالت، به سر می بردند. آن مردم به جای پاسخ مثبت به دعوت او که مایه‌ی حیات و زندگانی آنان بود، سالها با آن رسول (ص) و دعوتش، مبارزه کرده، جز عده‌ی معدودی به او گرایش پیدا نکردند. از نشانه‌های غربت دین در آن ایام، آن است که در سه سال اول دعوت پیامبر (ص)، حدود چهل نفر گرایش به دین جدید، پیدا نمودند. گرچه بعدها با دلسوزی‌های پیامبر (ص) و تلاش‌های ایشان و انتقال به مدینه و تشکیل دولت، آمار مسلمانان رو به تزاید گذاشت و با فتوحاتی که پس از رسول (ص) صورت گرفت، جمعیت مسلمانان بسیار فزونی گرفت. اما این افزایش جمعیت مسلمین، حاکی از غریب نماندن دین نیست. چه بسیار آموزه‌های پیامبر (ص) که در این دوران به بوته‌ی فراموشی سپرده شد.

آنچه که این مقاله در صدد تبیین آن است، بیان غربت و تنهایی دین در دوره‌ی سلطنت یزید بن معاویه است. او که با تردستی و ابتکار پدرش - معاویه - به سلطنت رسید، در روزگار خود اعمال و رفتاری از خود بروز داد که تمامی آنها بیانگر غربت و تنهایی دین است. نمونه‌ی بارز و روشن آن به خاک و خون کشیدن فرزندان رسول خدا (ص) در صحرای تفتیده‌ی نینوا و به اسارت بردن آل رسول الله می‌باشد. این بزرگترین جرم و جنایت اوست که تا آدمی حیات دارد، ننگ آن حادثه دلخراش را از چهره‌ی بنی امیه، پاک نخواهد دید.

پس از به شهادت رساندن حضرت سید الشهداء (ع) و یارانش، عمل شنیع دیگری از وی سرزد که در تاریخ به نام «واقعه‌ی حرّه» شهرت دارد. اکنون برای تبیین غربت دین در آن روزگار به بیان تفصیلی آن حادثه، می‌پردازیم.

گفتار اول: زمان حادثه و علت آن:

یعقوبی می‌گوید که این حادثه در سال ۶۲ هجری به وقوع پیوست^(۲) ولی عده‌ای از مورخان دیگر معتقدند که حادثه در سال ۶۳ هجری، اتفاق افتاده است.^(۳)

مورخان گفته‌اند که در این سال اهالی مدینه، علیه دستگاه خلافت شورش کرده، والی

خلیفه در مدینه را از شهر اخراج کردند. برخی از آنان از علت قیام و شورش سخنی نگفته ولی عده‌ای، علت قیام را ذکر نموده‌اند. حافظ ذهبی علت انقلاب اهالی مدینه را، کمی دینداری یزید می‌داند.^(۴) ولی مسعودی به تفصیل علت حادثه را ذکر کرده و می‌گوید:

«وقتی ظلم و ستم یزید گسترش یافت و شامل تمامی مردم گردید و مردم فسق‌های او را دیده و مشاهده نمودند که با فرزند دختر پیامبر (ص) -حسین بن علی (ع)- چه کرد و چگونه او و یارانش را به قتل رساند، وقتی مشروب خواری‌های او را دیده و ملاحظه نمودند که سیره و روش فرعون‌ی در پیش گرفته -بلکه باید گفت که فرعون از وی عادل‌تر بود، زیرا نسبت به رعیت خود، یکسان فرمان می‌داد- مردمان مدینه، والی او را اخراج کردند^(۵)...».

پس بنا بر نقل مسعودی آنچه که مردم را به قیام وادار کرد، ظلم و ستم و فسق و شرب خمر و شیوه‌ی فرعون‌ی یزید بن معاویه بوده است. ابن جوزی در این باره می‌گوید:

«یزید پس از عزل ولید بن عتبه، عثمان بن محمد بن ابی سفیان را فرماندار مدینه کرد، عثمان جوانی خام و کم تجربه بود. او گروهی از اهالی مدینه را که در میانشان عبدالله بن حنظله (پسر غسیل الملائکه) و منذر بن زبیر بود، برای ملاقات با یزید به شام فرستاد. یزید از آنها پذیرایی مفصلی نمود. آنان وقتی به مدینه برگشتند، با دستگاه خلافت یزید به مخالفت برخاستند. آنان می‌گفتند: از نزد کسی آمده‌ایم که دین ندارد، شرب خمر می‌کند، طنبور می‌نوازد و با سگان، بازی می‌کند^(۶)...».

بنابراین گزارش علت قیام مردم مدینه، عدم دینداری یزید، مشروب خواری، ساز و آواز و سگ بازی خلیفه‌ی پیامبر!! بوده است.

گفتار دوم: شروع قیام تا خلع یزید از خلافت

مردمی که بی‌دینی و فسق‌های بی‌شمار خلیفه را دیدند، تاب تحمّل را از دست داده، علیه اموی‌ها قیام کردند. آنان در ابتدا از ارسال گندم و خرمای مدینه -که مالیات آنها به حکومت بود- ممانعت کردند. فرماندار مدینه با ارسال مأموران سعی در ارعاب و عقب‌نشینی مردم داشت ولی مردم مدینه، مقاومت کرده، اموی‌ها را سنگباران نموده، از شهر اخراج کردند.^(۷)

سپس در راستای خلع یزید از خلافت، دست به یک سری از اقدامات زدند. منذر بن زبیر گفت: به خدا قسم، یزید صد هزار درهم به من بخشیده ولی احسان او مانع من نخواهد شد. تمامی آن پولها را صدقه می‌دهم. او، مشروب می‌نوشد و آنقدر مست می‌گردد که نمازش را ترک می‌نماید.^(۸)

ابن جوزی از ابوالحسن مدائنی نقل کرده که اهالی مدینه کنار منبر پیامبر (ص) آمده، یزید

را از خلافت، عزل کردند. عبدالله بن ابی عمرو گفت: من همان طور که عمامه‌ام را از سر بر می‌دارم، یزید را از خلافت خلع می‌کنم. این کار را فقط برای آنکه او دشمن خداست، انجام می‌دهم با آنکه به من جوائزی بخشیده است.

دیگری گفت: یزید را از خلافت عزل می‌نمایم مانند آنکه نعلینم را از پا، در می‌آورم. این کارها ادامه یافت تا آنکه عمامه‌ها و نعلین‌های زیادی روی زمین قرار گرفت. سپس مردم، عبدالله بن مطیع را والی قریشیان و عبدالله بن حنظله را، والی انصار قرار دادند.^(۹)

گفتار سوم: آگاهی یزید از قیام مدینه و فرستادن سپاه

اهالی مدینه که فرماندار یزید را عزل و خود دو فرماندار (فرماندار قریش و فرماندار انصار) را به جایش تعیین کردند، به سوی منازل بنی‌امیه و موالیان آنها رفته، آنجا را به محاصره‌ی خود در آوردند. مروان و عده‌ای دیگر برای یزید نامه نوشتند که در خانه‌ی خود محصور شده حتی از آب گوارا، محرومیم. حبیب بن کَرَه می‌گوید که وقتی مروان نامه را نوشت به فرزندش عبدالملک داد، من با عبدالملک مروان از خانه خارج شده به سوی ثبَّه الوداع -تپه‌ی خداحافظی- رفتیم. عبدالملک نامه را به من داد و گفت که در عرض دوازده روز (به شام) می‌روی و دوازده روز بر می‌گردی. در شب بیست و چهارم مرا در اینجا که نشسته‌ام، خواهی دید^(۱۰) نامه وقتی به دست یزید رسید که پاهایش را در طشت آبی قرار داده بود. پرسید: مگر تعداد بنی‌امیه در مدینه، هزار نفر نیست؟!

گفتم: بله و بیشتر است. گفت: نمی‌توانند ساعتی بجنگند (تا پیروز شوند)؟

گفتم: مردم علیه آنان شوریده و آنها بی‌طاقت شده‌اند.^(۱۱)

یزید، ضحاک بن قیس فهری را احضار کرد و به او مأموریت داد که به جنگ با اهالی مدینه برود ولی او امتناع ورزید و گفت که نمی‌خواهد اولین نفری باشد که خون قریش (نه مسلمانان!) را بریزد.^(۱۲) نامزد بعدی برای این مأموریت عمر و بن سعید بود که او هم نپذیرفت و همان بهانه را آورد.^(۱۳)

یزید مرا با نامه‌ای به سوی مُسلم بن عَقبه که پیرمردی ضعیف و مریض بود، فرستاد. وقتی نامه را خواند از احوال مدینه پرسید. پاسخش دادم. به من گفت: آیا بنی‌امیه و طرفداران آنها، هزار نفر نیستند؟ گفتم: چرا. برآشفته شد و گفت: نمی‌توانند بجنگند؟ آنان نباید یاری شوند بلکه بایستی خودشان جنگیده، عزت و اقتدار و سلطنت خود را به دست آورند.

سپس مسلم بن عقبه آمده، بر یزید وارد شد و گفت: ای امیر مؤمنان! آنها را یاری نکن چه دلیل اند. آنان را واگذار تا خود به جنگ با دشمنانشان اقدام کنند تا برای شما معلوم شود

که کدامیک از آنان بر مبنای طاعت تو جنگیده، چه کسی صبر کرده و چه کسی تسلیم می‌شود.

یزید گفت: وای بر تو، بعد از آنان زندگی هیچ خیری ندارد.^(۱۴)

بعد یزید او را مأمور نبرد با اهالی مدینه کرد. او در ابتدا نپذیرفت و عذر پیری آورد ولی یزید گفت که هیچ کس جز وی نمی‌تواند این مأموریت مهم را انجام دهد و به وی خطاب کرد: راه مدینه را در پیش گیر. اگر مردم مدینه خون یک نفر از بنی امیه را ریختند تو با شمشیر وارد مدینه شو و تا سه روز آنان را بکش. بعد به او فرمان داد که در آن سه روز، ریختن خون مسلمانان مباح است و سربازان اموال آنها را غارت کرده، از اهالی مدینه بر برده بودن یزید بن معاویه، بیعت بگیرند.^(۱۶)

پس از آن منادیان حکومت در میان مردم رفته، ندا دادند که به طرف حجاز بروید، مشروط بر آنکه عطایی کامل، گرفته و با دویست دینار، نیروی کمکی کمک شوید.^(۱۷)

پس مردم شام برای نیل به عطای حکومتی، گرد مسلم بن عقبه جمع شده، راه مدینه را در پیش گرفتند. در تعداد نفرات این سپاه بین مورخان، اختلاف نظر است. مورخان آمار آنان را از پنج هزار تا بیست و هفت هزار تن، برآورد کرده‌اند. یعقوبی تعداد آنان را پنج هزار نفر دانسته، می‌گوید: هزار نفر از فلسطین و هزار نفر از اردن و هزار نفر از دمشق و هزار نفر از حمص و هزار نفر از قنسرین، سپاه مسلم بن عقبه را تشکیل دادند.^(۱۸)

ولی ابن اعثم می‌گوید که یزید به مردم فرمان داد که در سپاه مسلم جمع شوند. بیست هزار سواره و هفت هزار پیاده برای او فراهم شد. یزید به هر کدام از سواران دویست دینار و به پیادگان، صد دینار بخشید.^(۱۹) این گونه بود که چندین هزار نفر برای جنگ با مسلمانان مدینه آماده شده، به مدینه حمله‌ور شدند.

گفتار چهارم: رویارویی سپاه شام با انصار مدینه

همین که خبر حرکت سپاه شام به مدینه رسید، اهالی آنجا بنی‌امیه را که در منزل مروان در محاصره بودند، مورد خطاب خود قرار دادند که شما را خواهیم کشت مگر آنکه تعهدی مبنی بر عدم مخالفت با ما را داده و از مدینه، اخراج شوید.

آنان پس از اخراج از مدینه در منطقه وادی القری به سپاه مسلم بن عقبه رسیدند. مسلم بن عقبه، فرزند خلیفه سوم، عمرو بن عثمان، را طلبید و به او گفت: از آنچه که بر شما گذشته به من بگو و با من (در زمینه جنگ با اهالی مدینه) مشورت کن در جوابش گفت که چون

با اهالی مدینه پیمان بسته‌ام، این کار را نمی‌کنم. مسلم بن عقبه او را به کناری پرتاب کرد و گفت: اگر فرزند عثمان نبودی، تو را می‌کشتم. به خدا قسم از این به بعد گفتار یک قریشی را نخواهم پذیرفت.^(۲۰)

مشاور بعدی، عبدالملک مروان بود. او به مسلم بن عقبه گفت که اگر پیروزی را می‌خواهی. از منطقه‌ی حرّه - شرق مدینه - به مدینه وارد شو؛ زیرا در این منطقه خورشید در پشت سر شما و جلوی دید انقلابیون مدینه خواهد بود. (در این صورت نور خورشید و نور کلاخودها و سپرها و شمشیرها آنان را کور خواهد کرد.) آنها را به اطاعت دعوت کن و اگر نپذیرفتند با آنان بجنگ کن. زیرا خداوند، یاور توست. آنها با امام خود - یزید - مخالفت کرده و از اطاعت او، خارج شده‌اند.^(۲۱)

مسلم، نظر او را پسندید و به طرف منطقه حرّه رفت. اهالی مدینه در طی این مدت به دور شهر، خندقی کنده بودند. مسلم بن عقبه به اهالی مدینه پیام داد که یزید خیال می‌کند که اصلتی دارید و از ریخته شدن خون‌هایتان، کراهت دارد. سه روز به شما مهلت می‌دهم، اگر به حق برگشتید، من نیز به شام بروايم گشت و الا با شما می‌جنگم. پس از انقضای مهلت وقتی آنان پاسخ دادند که بر نخواهیم گشت و آماده‌ی نبرد هستیم، با آنان وارد جنگ شد.^(۲۲)

مروان با صد سوار با خدعه و نیرنگ از خندق گذشت و راهی، باز کرد. به دنبال او تمامی سپاه شام وارد شهر مدینه شد. بین دو گروه جنگ سختی شد. انقلابیون شکست خورده، به شهادت رسیدند. مدینه سه روز برای سربازان حکومتی، مباح اعلام شد. در طی این روزها شامیان، مردم را کشته، اموالشان را غارت و نوامیس آنان را مورد تعرض قرار دادند. تا حدی که بسیاری از دختران باکره‌ی مدینه، بچه دار شده، در حالی که نمی‌دانستند فرزندشان، مال چه کسی است.^(۲۳)

خالد کندی از عمّه اش نقل می‌کند که در مسجد الحرام زنی از قریش را دیدم که طواف می‌نمود. ناگهان مردی سیاه روی آمد و او را بوسید. جلو رفته به آن زن گفتم: ای بنده خدا، این چه کاری بود که انجام دادی گفت: این پسر من است. پدرش در واقعه حرّه مرا به او، باردار کرد.

مدائنی نقل می‌کند که پس از واقعه حرّه، هزار زن بچه‌دار شدند، بدون آنکه شوهری (رسمی) داشته باشند.^(۲۴)

به هر حال سپاه شام به امر خلیفه پیامبر؟ فجایی در مدینه مرتکب شدند که قلم از شرح آن، عاجز است. این فرمانده سپاه به قدری از مسلمانان کشت که مردم، نام او را تغییر داده و

به او مُسْرِف یا مُجْرَم بن عقبه می‌گفتند. او وقتی به طور کامل بر مدینه تسلط یافت، از مردم مدینه بیعت گرفت که برده‌ی یزید بن معاویه هستند و اگر کسی بردگیِ یزید را نمی‌پذیرفت، کشته می‌شد.

بواقع عجیب است در عصر یزید بن معاویه، مسلمانان برده می‌شدند، آن‌هم برده‌ی فرزندِ طلقاء و این گونه غربتِ دینِ بارِ دیگر خود را نشان می‌دهد.

مسعودی می‌گوید که تمامی مردم، بردگیِ یزید را پذیرفتند مگر دو نفر: علی بن الحسین (ع) و علی بن عبدالله بن عباس.^(۲۵)

مسلم بن عقبه در کنار مسجد پیامبر (ص) بر روی صندلی نشست و مردم را یک به یک برای بیعت می‌آوردند. ابی جهم بن حدیفه - پسر عموی خلیفه دوم - را آوردند. از او پرسید: که هستی؟ گفت: ابوجهم بن حدیفه. جوابش داد که کنیه‌ات را به رُخ من می‌کشی. همین الآن بیعت کن که بنده‌ای از بندگان یزیدی.

گفت: سبحان الله، چگونه بنده‌ی یزید باشم در حالی که قریشی بوده، حسب و نسب من معروف است. مسلم دستور داد که گردنش را بزنند.

عبدالرحمن بن سمره بن جندب را به نزدش آوردند. از وی پرسید: کیستی؟ گفت: از بنی امیه هستم. مسلم گفت که با یزید بیعت کن که بنده‌ی او هستی. جواب داد: تا به حال حُرّ و آزاد بودم، چگونه برده‌ی یزید خواهم شد در حالی که من و یزید هر دو از فرزندان عبد شمس هستیم. مُسلم بن عقبه دستور قتل او را هم، صادر کرد.^(۲۶) یزید بن عبدالله بن ربیععه وقتی آمد به مسلم بن عقبه گفت که بر طبق کتاب خدا، بیعت می‌کنم. مسلم بن عقبه فرمان به کشتن او داد.

به صراحت کتاب خدا را زیر پا گذاشته، به رأی و نظر خود در قبال نظر خدا و پیامبر اکرم (ص) عمل می‌کنند و اسم خود را مسلمان و خود را خلیفه و جانشین پیامبر (ص)، می‌دانند؛ آیا این نشانه‌ی غربتِ دین نیست؟

اگر می‌خواهید بدانید که چرا آنان این گونه خونِ مسلمانان را در حرم پیامبر (ص) بر زمین ریختند، به این دو گزارش توجه نمایید:

مدائنی نقل می‌کند که مسلم بن عقبه پس از آنکه مدینه را مورد حمله قرار داد، مریض بود و داروئی خورد و پس از آن غذا خواست. پزشک به او گفت: در خوردن غذا عجله نکن، می‌ترسم دارو اثر نکند. مسلم گفت که من زندگانی را برای آن می‌خواهم تا آنکه قلبم از قاتلین عثمان، شفا بگیرد و آرامش یابد. حال به آنچه می‌خواستم، رسیدم... شک ندارم که خداوند مرا از گناهانم بخاطر کشتار این انسان‌های ناپاک، پاکیزه خواهد کرد!

مدائنی باز نقل کرده که وقتی در واقعه‌ی حرّه، اهالی مدینه شکست خوردند، زنان و فرزندان آنها فریاد می‌کشیدند. عبدالله بن عمر گفت: بعثمان و ربّ الکعبه، به پروردگار کعبه قَسَم، این ضجّه‌ها و فریادها در برابر فریادهای عثمان است.

همان گونه که ملاحظه شد حرامیانِ شامی، تقاصِ خون عثمان را - با آنکه قاتلین واقعی عثمان، بنی‌امیه بودند- در ریختن خون‌های اهالی مدینه می‌دانند. در خبثات این فرمانده سپاه یزید همین بس که او در لحظهٔ احتضار می‌گوید: خداوندا، پس از گفتن شهادتین هیچ کاری نکرده‌ام که برای آخرتم امید بخش تر باشد مگر کشتار اهالی مدینه.^(۲۹)

واقعیتش هرچه که فکر می‌کنم، می‌بینم که اعمال یزید و سپاه شام، هیچ توجیه عقلانی و شرعی ندارد. ما حتی در نقل این حادثه، محتاج تحلیلی برای تبیین آن نیستیم، خودِ نقل حادثه، بلیغ و رسای در مطلب است.

در آخر، گفتار این کثیر دمشقی و روایاتی را که درباره‌ی تعرض به شهر پیامبر(ص) و عقوبت آن آمده، ذکر می‌کنم.

این کثیر می‌گوید: یزید به خاطر دستورش به مسلم بن عقبه - که شهر مدینه برای سه روز، مباح است - خطای فاحشی مرتکب شد. علاوه بر اینکه تعداد زیادی از صحابه و فرزندان آنان کشته شدند و پیش از این گفته شد که یزید حسین(ع) و یارانش را بوسیله‌ی عبدالله بن زیاد، کشت؛ در طی مدت سه روز واقعه‌ی حرّه، مفساد بزرگی در شهر پیامبر(ص) به وقوع پیوست که حدّ و اندازه‌ای ندارد، فقط خداوند بدان آگاهی دارد. او با ارسال مسلم بن عقبه به مدینه، استحکام سلطنت و دوام آن را می‌ساخت ولی خداوند او را به نقیض آرزویش مبتلا کرد و بین او و آرزویش، جدایی انداخت. خداوند به این شکل از وی، انتقام گرفت.^(۳۰)

بخاری در کتاب خود از عایشه، دختر سعد بن ابی وقاص، نقل می‌کند که پدرش گفته است: از پیامبر(ص) شنیدم که می‌فرمود: کسی به دشمنی با اهالی مدینه اقدام نمی‌کند مگر آنکه ذوب می‌شود (از بین می‌رود) مانند ذوب شدن نمک در آب.

مُسلم نیشابوری نیز شبیه این روایت را از سعد بن ابی وقاص نقل کرده و اَحمد حنبل هم از سائب بن خَلاد روایت کرده که پیامبر(ص) فرمود: کسی که با ستم کردن اهالی مدینه را بترساند، خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه‌اش و مردم، بر او خواهد بود.^(۳۱)

نتیجه:

همانطوری که رسول گرامی اسلام(ص) آینده‌نگری کرد و فرمود که بزودی دین اسلام به غربت خود، باز می‌گردد، شاهد آن بودیم که هنوز نیم قرن از عصر نبوی و دوره‌ی تنزیل

نگذشته که به مرور بدعت‌ها و انحراف‌ها در جامعه‌ی اسلامی، ایجاد و به تدریج افزایش یافت. نقطه‌ی اوج آن در روزگار معاویه و یزید است. در جریان واقعه حرّه که اهالی مدینه کشتار شده، اموالشان به تاراج رفت و زن‌های آنان مورد تعرض قرار گرفته و از آنان بربرده بودن یزید، بیعت گرفتند، هیچ کدام از این فجایع، دلیل عقلی و منطقی و شرعی نداشت. تمام آنها بر اساس امیال نفسانی و برای نیل به قدرت و ثروت و ثبات آنها، صورت پذیرفت و عجیب آنکه توده‌ی مردم فقط نظاره‌گر حادثه بودند و دیگر، هیچ. آیا این نشانه‌ی غربت دین در آن روزگار، نیست؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشت ها:

- «یا ایها الذین امنوا استجبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یُحییکم...» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت خدا و رسول را در آنچه شما را زنده می‌کند، اجابت کنید.
- ۱- تاریخ یعقوبی ۲/۲۳۷.
 ۲- مروج الذهب، مسعودی ۳/۲۶۷، المختصر فی اخبار البشر، ابی الفداء ۱/۱۹۱، العبر فی أخبار من غیر، ذهبی، ۱/۵۰.
 ۳- العبر فی اخبار من غیر ۱/۵۰.
 ۴- مروج الذهب ۳/۲۶۷.
 ۵- المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ابن جوزی، ۶/۷.
 ۶- تاریخ یعقوبی ۲/۲۳۷.
 ۷- المنتظم ۶/۷.
 ۸- همان، ۶/۱۲.
 ۹- المنتظم ۶/۱۲، تاریخ طبری ۵/۴۸۲.
 ۱۰- المنتظم ۶/۱۲.
 ۱۱- الفتوح، ابن اعثم کوفی ۵/۳۹۲.
 ۱۲- المنتظم ۶/۱۳.
 ۱۳- تاریخ طبری ۵/۴۸۲، تاریخ یعقوبی ۲/۲۳۷. یعقوبی
- ۱- فلستین بوده‌است.
 ۱۴- الفتوح ۵/۲۹۲.
 ۱۵- المختصر فی اخبار البشر ۱/۱۹۱.
 ۱۶- المنتظم ۶/۱۳.
 ۱۷- تاریخ یعقوبی ۲/۲۳۷.
 ۱۸- الفتوح ۵/۲۹۲.
 ۱۹- المنتظم ۶/۱۴.
 ۲۰- همان مدرک.
 ۲۱- البدايه و النهاية ۸/۲۴۰.
 ۲۲- المنتظم ۶/۱۵، تاریخ یعقوبی ۲/۲۳۷، المختصر فی اخبار البشر ۱/۱۹۲، الفتوح ۵/۲۹۵.
 ۲۳- المنتظم ۶/۱۵.
 ۲۴- مروج الذهب و معادن الجواهر ۳/۲۶۸-۲۶۷.
 ۲۵- الفتوح ۵/۲۹۶.
 ۲۶- المنتظم ۶/۱۶.
 ۲۷- البدايه و النهاية ۸/۲۴۲.
 ۲۸- تاریخ کامل ۵/۲۳۰۷.
 ۲۹- البدايه و النهاية ۸/۲۴۴.
 ۳۰- همان مدرک

کتابنامه:

- ۱- قرآن کریم
 ۲- البدايه و النهاية، ابن كثير الدمشقي، دار احیاء التراث العربی - بیروت
 ۳- العبر فی خبر من غیر، حافظ الذهبی، دار الکتب العلمیه - بیروت
 ۴- المختصر فی اخبار البشر، ابی الفداء، مکتبه المثنی - قاهره
 ۵- الفتوح، ابن اعثم الکوفی، مطبعه دار الندوه الجديده - بیروت
 ۶- المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ابن جوزی، دار الکتب العلمیه - بیروت
- ۷- تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری، نشر روائح التراث العربی - بیروت
 ۸- تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، الذهبی، دارالکتب العربی - بیروت
 ۹- تاریخ کامل، عزالدین بن اثیر، ترجمه دکتر محمدحسین روحانی، انتشارات اساطیر - تهران
 ۱۰- تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح اخباری)، منشورات المکتبه العلمیه - نجف
 ۱۱- مروج الذهب و معادن الجواهر، تصحیح شارل بلا، منشورات الجامعه اللبنانيه - بیروت